

جلال الدین محمد بلخی معروف به مولانا مولوی (۲ ربیع الاول ۶۰۴ بلغ - ۵ جمادی الثانی ۶۷۲ قندهار) از مشهورترین شاعران پارسی گوئی است. پدر او معتمد بن حسین عطیعی است که به براء الدین وارد معروف شده است و نیز او را بالقب سلطان العلماء یاد کرده اند. آثار مولانا به دو سمت منظوم و منثور تقسیم می شود.

آثار منظوم: مثنوی - غزلیات (۲۸ غزل) - رباعیات (۱۹۵۹ رباعی)

آثار منثور: مثنی ما فیہ (مجموعه بیانات مولانا در مجالس خود است که در موارد کسری یا مثنوی مشابیهت دارد) - مکاتیب (مکتوبات و نامه های مولانا به معاصران خود) - مجالس ربیع (مجموعه مواعظ و مجالس مولانا یعنی سخنانی که به وجه انور در هر طریق تذکیر بر سر منبر سال فرموده است).

- ۱- مردی به ع نفرد یک درهم داد. فردی که خارس زبان بود گفت من با این یک درهم، انور می خرم.
- ۲- عیب: انور - دغا: حلیه کر

معنی: فردی که عیب بود گفت نه، من انور نمی خواهم عیب می خواهم ای حلیه کر.

- ۳- خرم: نور چشم - ازم: انور

معنی: فردی که خرم بود گفت زبان بود گفت ای نور چشم؛ من عیب نمی خواهم بلکه ازم می خواهم.

- ۴- اسافل: انور به زبان یونانی

معنی: چهارمی که رومی بود گفت این حرفها را رها کنید من اسافل می خواهم.

- ۵- نقره: گرده - قانع: اختلاف مضمومت

معنی: آن گرده به سینه و قانع بر مخالفند زیرا از اسرار و معانی نام ای خبیر بودند.

- ۶- لزرری نادانی: بگدلیه راکف می زدند چرا که آگنده گز نادانی و غمان از آگاهی و دانسی بودند.
- ۷- اثر زبان عارف و صاحب رزی که به صد نوع زبان آشنای داشت آنجا بود آنرا آستی می داد

- ۸- آن فرد عارف به آرزای گفت که من با همین یک درهم می توانم آرزوی همه شما را برآورده کنم
- ۹- آردلرهای خود را بدون حلیه به من بسیار دیدن یک درهم شما می تواند عزیزین کلر را بنام دهد

- ۱۰- یک درهم شما چهار درهم می شود و چهار کزورا برآورده می کند و چهار نفر که با هم دستنی دارند، متحد می شوند.

- ۱۱- گفت: گفتار سخن

معنی: سخنان هر یک از شما چهار نفر باعث چفت و چیدایی می شود در حالی که سخن من شما را متحد می کند و باعث یگانگی شما می گردد.

معنی قطعه : ۱ - اگر انسان دست از روی بخشش، شتری به تو بخشید قبول کن زیرا اهل بخشش چنین نوعی است.

۲ - معنی که همراه این است بر تو روا می شود هزار بار از بار شتر بیشتر است.

عملی ناروا ← گوشه چشم : کنایه از پنهانی - هولانا : سرور من

همت بلند دار ← کمر بستن : کنایه از آماده شدن - محبت : مردانگی - مردت : خدمت بدن : چاشنی

معنی بیت ۱ - باری که آسمان و زمین از قبول بر آن خودداری کردند و انسان پذیرفت به سختی می توان با کمک چشم و روح کشید. معنی بیت ۲ - پس کمر همت ببند تا با کمک سالکان راه عشق، آن را حمل کنی که بار عشق را فقط با همت می توان حمل کرد.

خراندی از همت خوشتر ←

موزه سرف : پای قرمز کلاغ - اطلس زرکس : پارچه ابریشمی طلا بافت

دیباای منقش : پارچه ابریشمی رنگی و نقشه و نقار دار

توسرا از گریبان من بر زدی : تو با من مرا استباهی پوری

مقابله : ستیز - مقابله : گفت و شنود کردن - مرادات : کارزوری، خواننده که

زمام : عدل

داستان سه (باز راه زن) ←

کعبی بی رحمی : زنا نگاه سم

سالها بر مدارج راه های مسلمانان ... به اطلاع خرابه ای رسیدند : (معنی) سالها بر گذرگاه های اهل

اسلام از زنا نگاه سم می تاغند و غارت می کردند. سه راه زن مثل بالای روزگار، مردم راهکار

می کردند، در ترکیه شهر به آنار ویران سرای بر فقور دند.

قرابه : سینه بزرگ ششم پس - بگردیدند : خوب همت و جو کردند - به اتفاق : هم

مبارت نمودند : تحویل و کتاب کردند - سموم مائل : زهرهای کشنده

بر اندیشه : به قصد آنند

زحمت و جهد او از میان بردارند : آن مرد را که برای پیدا کردن طعم رفته بکشند.

حضرت مولانا محمد رفیع در سال ۱۳۲۶ در کازرون بہ دنیا آمد۔ « خون نامہ خاک » نام مجموعہ شعراست کہ در بارہ جنگ ایران سرودہ است۔ وی در سال ۱۳۸۳ درگذشت۔

از آواز او: قانون عشق - گل باغ آشنائی - شہر اربعین - سبیح سوزن و...

۱- ای حسین ای پاک زین آئینہ در غم تو ہر ما گذشت رانی توان ہر زمان آورد چرا کہ لحظہ لحظہ اس ماقم را سوزہ بود۔

۲- تاریخ در کان حادثہٴ تلخ می دید کہ رفان گریان و نالان از کنار خاک گریلا گذشت۔

۳- سرخوردید: اسقارہ از سر امام حسین (ع)

معنی: سر امام حسین پر بنای نیرۂ خون آلود می گفت کہ عہد بلائی بر سران پیکر و جسم چاک ریزہ آلودہ است۔

۴- کسی کہ قلباً ایمان دار است تجلیات پروردگار را در سہادت تو دید۔

۵- محرم - حرمت: جناب اشتقاق

معنی: مرگ بہ محرم پاک تو را ہی نیافت و ہر جانشانی از تو دید فوراً از آنجا گذشت۔

۶- همیشه مہر: اضافہ تہی

معنی: خمر آزادہ از همیشهٴ محبت تو سیراب شد کہ در میدان جنگ مبارزہ کرد و بہ سہادت رسید۔

۷- آب سرمندہ فداکاری لای عباس (ع) است کہ چرا با وجود تشنگی و سجا عازہ از نوزاد آب خودداری کرد۔

۸- صد لے رود مانند رود فرات آرزوی رسیدن بہ لب لای تشنہ نوزاد استند اما این رود لے ی بچہ تاب ہ بدون انکہ بہرہ ای از لطف تو بیند دست خالی و بی بہرہ از کنار تو گذشت۔

۹- اگر سیاہان درمن، برای تو، آب رابند، صحرائی گریلا عائد در بای شد و آب ہی از آسمان کے تیز بالا رفت۔

ذو النون مصری: عارف قرن ۳ - حجت: اراده موی - صدقیا: راستگویی  
 بیت ۱ - اگر در پیش به امید بهشت و راضی و ترس از جهنم ورنج، خدا را عبادت نمی کرد و طاعتش  
 معصوم رضای پروردگار بود، مرتبه و مقامش از فلک نیز برتر می شد.  
 بیت ۲ - و اگر وزیر، آنگنان که از پادشاه می آمدند از خدا می آمدند به مقام فرشتگان  
 می رسید.

« مرجم دنیا دوست »

بار: کالا - حبه: آماج  
 همه رب نیارمید - پریشان گفتن: سرسرب از گذارهای بیهوده لطفای نمی آسود.  
 انباز: شرب - بضاعت: سرمایه - قبایه: سند - قضین: ضامن  
 خاطر: قصد، تقصیر - هوای خویش است: آب و هوای خوب دارد.  
 دریای مغرب مژوش: دریای مدیترانه توفانی - گوگرد: کبریت - دنیا: حریر  
 آبگینه حللی: آینه سامت حلب (شهری در شام) - جرد: جامه نقارین  
 انصاف: قید، براسی، انصافاً - بیش طاقت گفتن: مانده دگر تاب و توان سخن گفتن نماید.  
 بیت ۱ - آن داستان را سینه ای که در دور کردن حای از سر زمین عفو، قافله سالاری از  
 حرکت با این افتاد.  
 بیت ۲ - کی گفت چشم انسان هر چه را در چیز بزرگ کند قناعت که با آن علو طبع باید یا  
 خاک قبر که با آن چشم طمعش را بزرگ کند (ببیرد)

« لذت عمر »

- ۱- آموزگار به کودک می خوب گفت که کاری نکرده ام و روزگار سیری شد.
- ۲- ای جوان اکنون که از نعت جوانی برخوردار هستی، اطاعت خداوند را پیش گیر که هفتاد و نه میسر است.
- ۳- سرخوش روزی را از من دزدید و بگرد که هر روز آن به اندازه شب قدر، از زین و منزلت داست.
- ۴- من از زین آن روز که را نقره میدم اکنون که لذتستان دادم، از زین آنها را می فهمم.
- ۵- من آن روز از این زندگی قطع امید کردم که هوهای سیاه هم، بسپرد.
- ۶- امنوس که عمر گرامی گذشت و این لحظات نیز می خواهد گذشت.

- ۱- ای عاشره برای آنکه به دمهال حقیقی برسی ، جمله را در آن کن و در جوانی تو و ما همه بتواند خود را به آس زده و عاشره خانه برون .
- ۲- اگر می خواهی به دمهال برسی از همه چیز بگذر منم از بنفود بیخانه شو و هم خانه و کبان نه ات را در آن کن پس به عاشقان پیوند .
- ۳- اول برد وجودت را از کینه لا پای پاک کن چون از آن وجودت را مانند جام شراب کن تا شراب الهی در آن جای بگیرد .
- ۴- برای آنکه بتوانی لایق خداوند روی باری تمام وجودت جان شود و اگر می خواهی به سوی عاشقان بروی باید سکت و عاشق بر روی .
- ۵- گوشه داره عاشقان اکنون غمگین ، صورت زده است اگر تو آن گوش و صورت را می خواهی باید دانه سردار بر روی تا هشتین ایشان کردی .
- ۶- اگر از افانده شیرین ما جان تو اوج گرفت خود را خدا کن و به این وسیله مانند عاشقان ، مشهور شو .
- ۷- لیلۃ القبر : شب اول قبر  
معنی : تو مانند شب اول قبر ، سیه و تاریکی پر و تلاش کن تا از این شب قدر را بپایی و مانند شب قدرت ایتم این را بپایی که با ارواح و فرشتگان هشتین روی .
- ۸- اندیشه و فکر آدمی هر جا بود آدمی را دنبال خود می کشد پس تو نیز مثل سرزنت که بر پدر چیز تقدم دارد بر هر چیز پیشی بگیر حتی بر ارنش .
- ۹- خواهش نمی نمانی چه خواهی قنای بردی لری ما زده شده است که نمی گذارد هیچ چیز حتی کلام حق بر آن نفوذ کند پس تو که لید باش و حتی برای آن کلید دوازده بابی .  
مفتاح : کلید - قفل ، مفتاح ، دوازده باب
- ۱۰- نوز پامید در آن سون چوبی اثر کرد به گونه ای که در فراق پامید ناله می کرد تو که از همه پیشی پس تو هم از این دوری از پامید ناله کن .
- ۱۱- سلمان به تو گوید زبان در خان را ببند نو تو مانند دام هستی و مرغ از تو فراموشی کن پس برو لانه شو و برای آنها پناهگاه باش .
- ۱۲- اگر مصروف حقیقی ، چهره بنماید مانند آینه وجودت را از او بگردن و اگر زلف بکشد تو مانند سانه باش و در میان زلف او قرار بگیر . ( از غنا نایب مصروف بهره مند شو )  
همه : بیت ، زیاده ، در اینجا مصروف حقیقی (خداوند)

۱۳ ← دو شاخه: شکر (ظاهر) مهره رخ - کم نگی: کم گری - فرزین: مهره بند

رخ - بیوق - فرزین ← تنب

معنی: تنگی می خواهی مایه رخ دو شاخه (رایکار) باشی و تنگی می خواهی مثل بیوق کم تر گری  
و مایه مری گزرو؟ پس بیا و حکم بابل.

۱۴ ← برای شکر گزاری از عشق بغت لری دنیا می خورم را هدیه دادی اینها را بر کن چون چرا که برای  
شکر از عشق باید خود در افتا گئی.

۱۵ ← ارکان: عناصر اربعه - حیوان: صاحب حیات

معنی: بدوی عناصر اربعه بودی پس جاندار گشتی بعد از آن روح انسانی در تو دمیده شد پس تلاش کن  
تا جانانه شوی و به رحمت معذوق ازلی برسی.

۱۶ ← ای کسی که به هر جای می روی، در خانه ی خود ساکن شو و مدتی خاموشی و سکوت اختیار  
کن.